جلسه 63- 1305

**سه‌شنبه - 07/02/۹5**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

ادامه اشکالات بر آخوند

بحث راجع به فرمایش مرحوم آخوند در حاشیه رسائل بود که فرمود از کل شئ نظیف حتی تعلم انه قذر، و یا الماء کله طاهر حتی تعلم انه قذر، ویا از کل شئ حلال حتی تعلم انه حرام، سه حکم استفاده می کنیم:

مثلا از الماء کله طاهر هم طهارت واقعیه آب را استفاده می کنیم و هم طهارت ظاهریه آب مشکوک الطهارة و النجاسة را، و از حتی تعلم انه قذر هم استصحاب آن را استفاده می کنیم، وهمینطور در موثقه عمار کل شئ ظیف حتی تعلم انه قذر.

ایرادهایی به ایشان گرفته شد که عمده آن را عرض کردیم، برخی از ایرادها مانده مختصرا عرض می کنم و وارد بحث بعدی می شویم انشاء الله.

محقق نائینی فرمود جمع بین حکم ظاهری و واقعی در انشاء واحد محال است، چون حکم ظاهری متأخر است رتبة از حکم واقعی، و جمع بین دو حکم طولی در انشاء واحد محال است.

اقول: این فرمایش ناتمام است، چونکه:

 اولا: حکم ظاهری تأخر رتبی ندارد از حکم واقعی، تأخر رتبی دارد از شک در حکم واقعی، شک در یک شئ تأخر ندارد از وجود آن شئ نه به نظر شاک و نه فی علم الله، شما شک دارید در وجود عنقاء مثلا، نه این شک شما در وجود عنقاء توقف دارد بر واقع وجود او، و نه در نظر شمای شاک متوقف است این شک بر وجود عنقاء، شک در یک شئ متوقف نیست بر واقع آن شئ لا فی علم الله و لابنظر الشاک، حالا فرق نمی کند در مقام جعل حکم ظاهری عنوان شک را مولا لحاظ می کند، در مقام فعلیت حکم ظاهری باید مکلف خارجا شک بکند در حکم واقعی، نه لحاظ مولا نسبت به عنوان شک در حکم واقعی توقف دارد بر وجود حکم واقعی، ونه حصول شک برای مکلف که موضوع فعلیت حکم ظاهری است توقف بر وجود حکم واقعی دارد، پس مشکل حل شد، حکم ظاهری لاجعلا و لامجعولا هیچ تأخر رتبی نسبت به حکم واقعی ندارد.

ثانیا: برفرض تأخر و تقدم رتبی فرض کنیم بین دو حکم، به جعل واحد اینها را جعل کردن چه محذوری دارد؟ مثاالی بزنیم: مولا به عبدش می گوید یجب علیک اکرام زید و اکرام کل من کان جالسا عند من یجب اکرامه، بر تو واجب است اکرام زید و اکرام کسی که در نزد واجب الاکرام نشسته است، واین وجوب هم فرض کنید وجوب ارتباطی است، اول این وجوب شامل اکرام زید می شود و در رتبه متأخره شامل اکرام کسی که کنار زید نشسته می شود، وهکذا بعد از اینکه شامل آن شخصی که کنار زید نشسته شد شخص بعدی می شود جالس عند من یجب اکرامه، تا آن نفر آخر، جعل واحد است چون وجوب ارتباطی است وجوب مجموعی است، یجب علیک اکرام زید واکرام کل من کان جالسا عند من یجب اکرامه، این چه محذوری دارد؟ اینکه بین وجوب اکرام زید و وجوب اکرام کسی که کار اوست اختلاف رتبه است دلیل نمی شود که با جعل واحد نشود این را جعل کرد.

یک مطلبی هم در بحوث هست این را هم عرض کنم: ایشان فرموده اند که یک وقت اختلاف رتبه بین دو شیئی است که یکی در دیگری مؤثر است مثل علت نسبت به معلول، بله اینها نمی شود با ایجاد واحد موجود بشوند، اما گاهی اختلاف رتبه ناشی از دخالت در تأثیر و ایجاد نیست، مثل کل و جزء، کل و جزء موجود هستند بوجود واحد، ولکن کل تأخر رتبی دارد از جزء، چون کل وجودش متأخر است رتبةً از وجود اجزاء، ولکن در عین حال چون مؤثر نیست احدهما فی الآخر می شود موجود بشود بوجودٍ واحد، یا جنس وفصل، تحصّل جنس به فصل است، جنس بدون فصل که ما نداریم، ولی در عین حال با اینکه جنس تأخر رتبی دارد از فصلِ محصِّل، موجود است با آن به وجود واحد، که این مطلب از نظر فلسفی مطلب درستی هست.

ایراد چهارم بر صاحب کفایه: ایراد مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری است در درر، ایشان فرموده است که جمع بین حکم ظاهری وواقعی مشکلش لغویت حکم ظاهری است، وقتی شما می گوئید کل شئ طاهر و بیان می کنید که هر شیئی طاهر است واقعا، دیگر شکی نمی ماند تا بخواهید جعل طهارت ظاهریه بکنید برای مشکوک الطهارة، اماره بر طهارت واقعیه به نحو عموم دیگر مجالی نمی گذارد که ما نیاز پیدا کنیم به اصالة الطهارة به عنوان حکم ظاهری، ولذا جمع بین بیان طهارت واقعیه کل شئ و طهارت ظاهریه شئ مشکوک الطهارة لغو است.

جواب بحوث از ایراد چهارم

در بحوث خواسته اند جواب بدهند، که نه لغو نیست، برای اینکه مولا می داند که این عام مخصص هایی دارد، کل شئ نظیف مخصص هایی دارد: الخمر نجس، الدم نجس، الماء الملاقی للدم نجس، ولذا مولا فکر روز مبادا را کرده است، فکر کرده که بالاخره مخصص طهارت واقعیه وجود دارد وچه بسا برای مکلف شبهه مصداقیه پیدا بشود نسبت به این مخصصها، شبهه مصداقیه خمر، شبهه مصداقیه ماء ملاقی دم، ویا شبهه حکمیه بشود تخصیص، که آیا مثلا حدید خارج است از این عموم یا خارج نیست، ولذا محتاج می شود به قاعده طهارت، در بحوث گفته اند آنی که موجب لغویت طهارت ظاهریه می شود وصول طهارت واقعیه هست ونه جعل آن، خوب مولا جعل کند طهارت واقعیه را ولی مکلف شاک است در طهارت واقعیه، خوب جعل طهارت ظاهریه که لغو نمی شود، و مولا می داند که این طهارت واقعیه بخاطر وجود مخصصها احیانا به مکلف واصل نخواهد شد، در شبهه مصداقیه خمر که نمی شود به عموم طهارت واقعیه کل شئ تمسک کرد نسبت به آن، مولا فکر آن روز را کرده جعل طهارت ظاهریه هم کرده است.

اگر می گوئید که مکلف احساس می کند که خطاب کل شئ طاهر که دارد ایصال می کند به مکلف طهارت واقعیه کل شئ را، و با ایصال طهارت واقعیۀ کل شئ لغویت در مقام اثبات پیش می آید، بالاخره مکلف از طریق همین خطاب می فهمد هر شیئی طاهر است واقعا، ولو فی علم الله مخصص داشته باشد، ولی اثباتا عموم طهارت واقعیه کل شئ با همین خطاب به دست مکلف می رسد، آنوقت با همین خطاب ما بخواهیم جعل طهارت ظاهریه برای مشکوک بکنیم این لغو است به لحاظ حال مکلف و مقام اثبات، چون همین خطاب ایصال می کند به مکلف طهارت واقعیه کل شئ را ولی فی علم الله تخصیص هم خروده است، اما مکلف که این تخصیص را نمی داند، این خطاب هم متکفل ایصال طهارة واقعیه کل شئ بشود و هم بخواهد جعل طهارت ظاهریه بکند، اگر می گوئید این لغو است به لحاظ مقام اثبات.

ایشان می گوید جواب می دهیم، خود این مقام اثبات فرض کرد که یک نجسهایی داریم، حتی تعلم انه قذر، اینطور نیست که در مقام اثبات فرض نشود که ما قذرهایی داریم، لذا خود این خطاب دارد بیان می کند که به این عموم فی الجمله تخصیص هایی وارد شده است، ولذا هیچ لغویتی نه ثبوتا و نه اثباتا پیش نمی آید.

اقول: این فرمایش بحوث ناتمام است، برای اینکه مقصود مرحوم حاج شیخ در درر لغویت عرفیه است، واقعا یک خطاب واحد هم به شکل عام بگوید هر چیزی پاک است و هم بگوید که مشکوک الطهارة هم پاک است بدون اینکه فرض کند که آن عموم تخصیص خورده است.

اگر می گوئید که حتی تعلم انه قذر خودش فهماند که این عموم تخصیص خورده است، خوب این چه عمومی است که در کنار خودش قرین های است که او را نقض می کند، هر چیزی پاک است ولی بعضی چیزها نجسند، این مشکل دیگری پیدا می شود، اصلا این عموم دلالتش بر طهارت واقعیه مشکل پیدا می کند با وجود این مخصص.

بله عرض کردم اگر باشد الماء کله طاهر حتی تعلم انه لاقی الدم مثلا، او خوب است، او بیان می کند طهارت واقعیه را برای آبی که ملاقی دم نیست واقعا، وبیان می کند طهارت ظاهریه را برای آبی که مشکوک است ملاقاتش للدم، ولی در کل شئ نظیف حتی تعلم انه قذرٌ یا قذُرَ انصاف لغویت عرفیه هست.

{سؤال...جواب: ما که منکر تخصیص نیستیم، اما این تخصیص به این لسان که هر چیزی پاک است ولی بعضی چیزها نجسند، این داستان سرائی است یا می خواهید قانون به مردم ارائه بدهید که مردم از این قانون استفاده کنند، هر چیزی پاک است ولی بعضی چیزها نجسند، خوب به چه درد مخاطب می خورد این عموم، که همه موارد شبهه مصداقیه این عموم خواهد بود، ربطی نداردبه اینکه عامی با یک خاص مبینی ذکر بشود اکرم کل عالم الا زیدا، ما که با او مشکل نداریم}.

ایراد پنجم، ما عن البحوث: گفته می شود که جمع بین طهارت واقعیه و طهارت ظاهریه یک مشکلی دارد که تقریبا خاص به خودش هست، وآن این است که طهارت واقعیه بنا بر نظر مرحوم شیخ و صاحب کفایه امر تکوینی است که شارع از آن خبر می دهد، اما طهارت ظاهریه امر جعلی و اعتباری است شارع آن را انشاء می کند، آنوقت کل شئ طاهر اگر بخواهد بیان کند طهارت واقعیه را می شود در مقام اخبار، اگر بخواهد بیان کند طهارت ظهاریه را می شود در مقام انشاء، جمع بین اخبار و انشاء در خطاب واحد یا غیر معقول است یا خلاف ظاهر است، چرا؟ حالا حداقل چرا خلاف طاهر است؟ چون در جمله خبریه شما مفاد کلام را مفروغ عنه می دانید، مثلا وقتی در مقام اخبار می گوئید بعت داری، لحاظ می کنید این بیع را صادر با قطع نظر از این جمله و در مقام حکایت از آن هستید، اما وقتی می گوئید بعت داری در مقام انشاء، لحاظ می کنید بیع را که با همین انشاء می خواهید ایجاد کنید، بعت داری اخباری نظر فراغی دارد به بیع مفروغ عنه می گیرید بیع را ومی خواهد فقط اخبار بکند از تحقق آن، بعت داری در مقام انشاء نظر ایجادی دارد به بیع، با این استعمال می خواهد ایجاد کند، آنوقت در یک جمله بگوئید بعت هذین الدارین راجع به دار الف قصدتان اخبار است و راجع به دار ب قصدتان انشاء است، این اگر محال نباشد که البته نیست خلاف ظاهر حتما هست.

حالا ممکن الست شما بگوئید که طهارت واقعیه را ما معتقدیم که امر جعلی و اعتباری است مثل طهارت ظاهریه.

گفته می شود که در طهارت ظاهریه دو مبنا هست: یکی مبنای تنزیل و ادعاء، یکی مبنای اعتبار، مبنای تنزیل این است که شما ادعا می کنید مشکوک الطهارة طاهر واقعا منتهی ادعاءا، ادعاء است، مثل اینکه الطواف بالبیت صلاة، مبنای دوم مبنای اعتبار است، اعتبار یعنی تنزیل نمی کنید مشکوک الطهارة را منزله طاهر واقعی، بلکه حکم می کنید به طهارت این مشکوک، این در بحث قاعده حل بیشتر ثمره می دهد، قاعده حل اختلاف است که تنزیل است یا اعتبار، تنزیل یعنی گفته اید مشکوک الحلیة حلال واقعا به غرض ترتیب آثار حلیت واقعیه، اثر حلیت واقعیه جواز صلاة هست در آن، ثوبی که از حیوان حلال گوشت هست اثرش جواز صلاة هست، بعد می گوئید مشکوک الحلیة حلال واقعا ادعاءا و تنزیلا، یک وقت نه، شما قاعده حل را می گوئید که جعل و انشاء رخصت است، که چیزی که شک داری در حلیت واقعیه آن مجازی در ارتکابش و حلال است ارتکابش، نه اینکه بگویم حلال است واقعا ادعاءا، تا آثار خلیت واقعیه را بخواهی بار کنی، ابدا، مسلک اعتبار می گوید آثار حلیت واقعیه مال خودش هست، ما در موضوع حلیت ظاهریه که مشکوک الحلیة است اذن در ارتکاب دادیم، همین، این می شود اعتبار نه تنزیل، الآن ما خودمان در عقد ازدواج تنزیل نمی کنیم بلکه اعتبار می کنیم، چون یک ماهیت اعتباریه ای است به نام همسری، ما اعتبار می کنیم این دختر و پسر همسر یکدیگر هستند، نه اینکه تنزیل می کنیم این دختر وپسر را منزله آن مرغ و خروس که کنار هم هستند وبا هم زندگی می کنند، انشاء زوجیت تنزیل نیست تنزیل نمی کنید این زن و مرد را منزله زوج وزوجه تکوینی، این اعتبار است یعنی یک ماهیت اعتباریه است دارید مصداقی از او را اینجا جعل می کنید.

{سؤل...جواب: اطلاق تنزیل اقتضاء می کند وقتی شما گفتید مشکوک الطهارة طاهر و این ظهور در تنزیل داشت یعنی تمام آثار طهارت واقعیه را برای این مشکوک الطهارة بار کن}.

ولذا ظاهر در مشکوک الطهارة طاهر تنزیل است اعتبار خلاف ظاهر است، ولی در مشکوک الخلیة حلال اختلاف است که آیا مفادش تنزیل مشکوک الحلیة است منزله حلال واقعی فی جمیع الآثار، یا نه فقط انشاء رخصت می کند، که البته به نظر ما این هم تنزیل است، کل شئ فیه حلال و حرام فهو لک حلل حتی تعرف الحرام منه بعینه، نه اینکه فهو لک حلال یعنی انت مرخص فی ارتکابه، فهو لک حلال یعنی همان حلال واقعی هر چی هست بگو انشاء الله این مشکوک الحلیة هم همان حلال واقعی است و آثار او را بار کن، وتفصیل الکلام فی محله.

پس کلام در این است که اگر ما گفتیم طهارت واقعیه امر اعتباری است نه تکوینی، وطهارت ظاهریه را گفتیم امر تنزیلی است، خوب این هم می شود استعمال لفظ در دو معنا، چون شما از یک طرف اعتبار می کنید طهارت واقعیه را برای واقع شئ، از یک طرف می خواهید تنزیل کنید این مشکوک الطهارة را منزله طاهر واقعی، یعنی کل شئ طاهر دو معنا پیدا کرد: طاهر واقعا و طاهر تنزیلا، طاهر تنزیلی یعنی هذا طاهر ادعاءا لا واقعا، این مثل این می ماند که بگوئید هذان اسدان یکی اش اسد واقعی است یکی اسد ادعائی، خوب این خلاف ظاهر است.

اما بگوئیم طهارت ظاهریه هم اعتبار است یک فرد اعتباری است از طاهر، تنزیل در کار نیست، طاهر واقعی هم یک فردی است از اعتبار طهارت، دو فرد است از اعتبار جامع طهارت، خوب اینجا دیگر استعمال لفظ در دو معنا پیش نمی آید، کل شئ طاهر حالا بعضی ها یک فرد از طهارت دارند که طهارت واقعیه است وآن ذات شئ است، وبعضی ها یک فرد دیگر از طهارت را دارند که طهارت ظاهریه است و هو الشئ المشکوک لطهارة.

در بحوث گفته اند ولی باز این هم از یک جهت جمع بینشان خلاف ظاهر است، چون از دو سنخند طهارت واقعیه و ظاهریه، طهارت واقعیه سنخش با طهارت ظاهریه فرق می کند، ملاک در طهارت ظاهریه در خود اهتمام به حکم واقعی است، مشکوک الطهارة طاهر این روحش ابراز اهتمام است به این حکم واقعی طهارت، اما طهارت واقعیه نخیر، اصلا آنجا مصلحت نفسیه دارد خود جعل طهارت واقعیه، نه برای حفظ حکم واقعی، خودش حکم واقعی است، سنخ طهارت ظاهریه و ملاکش عبارت است از حفظ آن حکم واقعی و ابراز اهتمام به آن، ولی طهارت ظاهریه مصلحت در جعل خودش است، اینها دو سنخند، جمع بین اینها خلاف ظاهر است.

اقول: ما عرضمان روشن شد تکرار نمی کنیم، اگر نیاز داشته باشد طهارت ظاهریه و واقعیه به لحاظ هر دو خصوصیت، که هم خصوصت طهارت واقعیه را لحاظ کنیم و هم خصوصیت طهارت ظاهریه را، بله این خلاف ظاهر است، این شبیه استعمال لفظ در دو معناست، اما ما ا

ر لحاظ کنیم جامع را، کلوا و اشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر، انصافا این مفادش هم حکم واقعی است به جواز شرب حتی طلوع الفجر، وهم حکم ظاهری است به جواز شرب ظاهرا حتی العلم بطلوع الفجر، اما چون نیاز ندارد این استعمال به لحاظ خصوصیت ظارهی بودن و واقعی بودن در این خطاب هیچ خلاف ظاهر نیست، ولو به اینکه بگوئیم مدلول مطابقی اش یک حکم است مدلول التزامی اش حکم دیگری است، مدلول مطابقی اش حکم ظاهری است و مدلول التزایم اش حکم واقعی است، هیچ خلاف ظاهر هم نیست.

پس مشکل ما در اینجا در صورتی به وجود می آید و این ایراد پنجم در صورتی وارد است که بخواهد مولا لحاظ کند هم خصوصیت طهارت واقعیه را وهم خصوصیت طهارت ظاهریه را، می شود جمع بین لحاظ خصوصیتین متباینتین، ویان خلاف ظاهر است از کلام واحد.

ایراد ششم، ما عن البحوث ایضا: وقتی طهارت واقعیه انشاء می شود مولا نظر ایجادی دارد به آن، می خواهد با همین کل شئ طاهر ایجاد کند طهارت واقعیه را در عالم اعتبار، ولی وقتی کل شئ طاهر می گوید و طهارت ظاهریه مرادش هست طهارت واقعیه مفروغ عنه گرفته می شود، و این طهارت ظاهریه به غرض حفظ آن طهارت واقعیه است در مقام اشتباه، و به غرض اهتمام به آن طهارت واقعیه است، اینها دو لحاظ است، شما اگر بگوئی کل شئ طاهر واقعا نظر ایجادی داری می خواهی الآن ایجاد کنی طهارت واقعیه را، اگر بگوئی کل شئ طاهر ظاهرا، به طهارت واقعیه نظر فراغی می کنید و او را مفروغ عنه می گیرید و این طهارت ظاهریه را به صدد اهتمام به آن و حفظ آن در مقام شک لحاظ می کنید، واین دو لحاظ متباین است وقابل جمع نیست.

اقول: این ایراد هم تمام نیست، چون عرض کردیم ظاهر ادله شرعیه این است که در مقام اخبارند نه انشاء، کل شئ طاهر واقعا هم در مقام جعل نییست، امام صادق علیه السلام که شأن عرفیشان جعل احکام نبود، لا نفتیکم بآرائنا انما نفتیکم باصول علم نتوارثها کابر عن کابر وثقة عن ثقة و احادیث عن رسول الله صلی الله علیه وآله، مقام مقام اخبار است نه مقام انشاء، حدیثی حدیث ابی و حدیث ابی حدیث جدی، من نمی گویم که امام منصب جعل احکام ندارد، نه استظهار ما از ادله این است که امام ولایت بر جعل احکام دارد، اما ظهور عرفی بیانات ائمه اخبار از احکام شرعیه است نه انشاء ، ولذا این اشکالها وارد نیست.

{سؤال...جواب: اصلا ظهور عرفی متشرعی این است که امام مبین احکام الله است نه اینکه خودش جعل حکم بکند، این روایات هم ظاهرش همین است.}.

ایراد هفتم، ما عن البحوث ایضا، وهو الایراد الاخیر: این ایراد راجع به استفاده استصحاب از حتی تعلم انه قذر است، گفته می شود که صاحب کفایه در کفایه باز موجه تر حرف زد، البته ایراد داشت ولی موجه تر بود، کل شئ طاهر واقعا و طهارته الواقعیة مستمرة ظاهرا الی ان تعلم بالقذارة، صدر حکم واقعی بود و ذیل استصحاب، اما در حاشیه رسائل صدر را اعم گرفت از طهارت واقعیه و ظاهریه، آقا این وطهارته مستمرة کدام طهارت مستمره است؟ طهارت واقعیه یا اعم از طهارت واقعیه و ظاهریه؟ اگر بگوئید کل شئ طاهر اما ظاهرا أو واقعا وطهارته الواقعیة مستمرة ظاهرا استصحابا، خوب این خلاف ظاهر است، ظاهر غایت این است که غایتِ همان حکم است نه غایت یک فردی از آن حکم، حتی تعلم انه قذر اگر مفادش استصحاب باشد ظاهرش این است مه می گوید و تلک الطهارة، نه فرد من تلک الطهارة وهو الطهارة الواقعیة، این خلاف ظاهر است.

پس باید بگوئید و تلک الطهارة مستمرة، خوب آقا! تلک الطهارة یک فردش طهارت ظاهریه است، خوب طهارت ظاهریه تا مادامی که علم به نجاست نیاید بالوجدان هست نیاز به استصحاب ندارد که، طهارت واقعیه نیاز به استصحاب دارد، اما طهارت ظاهریه که مادام الشک باقی است و نیاز به استصحاب ندارد.

پس وهذه الطهارة مستمرة اگر بخواهد بخورد به یک فرد از آن طهارتی که در صدر ذکر شد که طهرات واقعیه است، این خلاف ظاهر است، اگر بخواهد به جامع طهارت واقعیه و ظاهریه بخورد خوب استصحاب طهارت ظاهریه معنا ندارد، می شود فرض کرد مواردی را که ما نیاز به استصحاب طهارت ظاهریه پیدا بکنیم، نمی خواهم وارد بحث تفصیلی بشوم، بحث استظهار عرفی است، نه اینکه بروید دقیق بشوید یک مثالهای ظریفی پیدا کنید که ما نیاز داریم به استصحاب طهارت ظاهریه، بحث استظهار عرفی است، وقتی می گویند طهارت ظاهریه برای مشکوک الطهارة باقی است مادام الشک دیگر عرفی نیست که استصحاب طهارت ظاهریه را بیان کنند.

اقول: جواب از این ایراد این است که جامع طهارت را هر کجا شک در بقائش داشتی استصحاب کن، شما می گوئید طهارت ظاهریه عادتا شک در بقائش نداریم، خوب الحمد لله، اطلاق رفض القیود است نه جمع القیود، خود شما فرمودید، کل شئ طاهر و هذه الطهارة یعنی وجامع الطهارة، دیگه نگفت والطهارة الواقعیة و الظاهریة کلاهما یستصحبان، نه، وجامع الطهارة اذا شک فی بقائه یستصحب، حالا شما می گوئید فرض نمی شود شک در بقاء طهارت ظاهریه، خوب چه بهتر فرض نشود، او که مهم نیست. دیگر بیش از این معطل نمی شوم، اگر مطالبی بود بعد در جزوه می آوریم انشاء الله.

یقع الکلام فی الاقوال فی الاستصحاب، قول اول که قول مهم است قول فاضل نراقی است که استصحاب در شبهات حکمیه جاری نیست، وآقای خوئی هم این قول را در استصحاب حکم وجودی در شبهات حکمیه پذیرفته است، بحث بحث مهمی است و بسیار در فقه اثرگذار است، انشاء الله فردا بررسی می کنیم.